



جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد^۱

جعفر سبحانی

مسأله آزادی و یا مجبور بودن انسان از مسائل دیرینه ای است که در تمام تمدن‌ها به صورت یک مسأله شاخص و بارز مطرح بوده و علاقه نوع انسانها هر چند تفکرات فلسفی ممتد و عمیقی نداشتند، به سوی آن کشیده شده است، و - لذا - مسأله سرنوشت در قضاها و داستانهای کهن نقش فغالی دارد، و شمراء و سرابندگان از آن به عنوان یک عامل مرموز و ناپیدا بهره می‌گیرند، طبعاً مسأله ای که از چنین ویژگی برخوردار است، نمی‌تواند از آن تمدن خاصی باشد.

اگر پس از طلوع خورشید اسلام در اندک زمانی مسأله آزادی و یا مجبور و مقهور بودن انسانها مطرح گردید و دو قطب مخالف را به عنوان تفویضی و جبری پدید آورد و موجب طرح بسیاری از مسائل بلند فلسفی گردید، قبلاً همین مسأله، در فلسفه یونانی، هم در حکمت نظری و هم در حکمت عملی به گونه ای مطرح بود.

چون از نظر حکمت نظری بحث در عوالم هستی، منجر به بحث درباره افعال انسانها می‌شود، طبعاً شیوه صدور فعل هر انسانی از خود او، از دیدگاه فیلسوفان یونانی به دور نمی‌ماند، و از نظر حکمت عملی که فضائل اخلاقی و یا نقطه مقابل آن (رذائل اخلاقی) در آن مطرح می‌باشد، هر نوع اظهار نظر در این مورد، بدون تحدید آزادی و یا مجبور بودن انسان،

۱- مطالب این مقاله و مقالات آینده پیرامون «جبر و اختیار» در ابعاد گوناگون آن از طرف استاد معظم حضرت آیه الله سبحانی مطرح گردیده و جناب حجة الاسلام آقای علی ربانی گلهایگانی آنها را به رشته تحریر درآورده، و در تحقیق مطالب و تنظیم منطقی آن کوشش فراوان مبذول داشته است.

دفتر مجله

امکان پذیر نبود از این جهت فلاسفه یونانی در هر دو قلمرو از جبر و اختیار انسانها بحث می نمودند، و اندیشه های فلسفی خود را در یکی از دو قالب می ریختند، هر چند صورت گسترده افکار آنان در ترجمه های موجود، در اختیار ما نیست.

اصولاً مسائل فلسفی بر دو نوع است: بسیاری از آنها از آن متفکران بزرگ است که بخود طراح آنها بوده و مبادی و دلائل و نتایج، همگی مربوط به خود آنها می باشد.

مثلاً قاعده الواحد لا یضد رینه إلا واحد (از علت بسیط جز یک چیز صادر نمی گردد) و یا مسأله ارتباط حادث به قدیم از مسائل پیچیده فلسفی است که فقط عقاب اندیشه فیلسوفان بزرگ، به شکار آن موفق می گردد، و توده مردم را از آن بهره ای نیست و مرغ فکر آنان به سوی آن، به پرواز در نمی آید.

در حالی که برخی از مسائل فلسفی، در سطحی برای نوع مردم مطرح می باشد و همه مردم می خواهند از دلائل و نتایج آن آگاه گردند، اتفاقاً مسأله مرئوسیت و به اصطلاح، آزاد و مجبور بودن انسان از این مقوله است و هر انسانی که بهره ای از تفکر دارد، مایل است از طراح زندگی خود آگاه گردد و بداند که نقشه زندگی انسانها، به دست خود آنها ترسیم می گردد، و یا طراح و برنامه ریز، کس دیگر است و اوقفظ روی خطوط از پیش ترسیم شده گام برمی دارد و راه می رود؟.

چون بحث پیرامون تاریخ پیدایش این مسأله، احتیاج به فرصت زیاد دارد و آخر الامر به جایی نخواهد رسید، چه بهتر که محور بحث خود را پیرامون عقائد مشرکان درباره اعمال انسان، به هنگام نزول قرآن قرار دهیم.

اندیشه جبر و مشرکان عصر رسالت

برخی از آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که گروهی از مشرکان و یا همگی آنان، کردارهای خود را از طریق جبر، علم پیشین الهی و اراده دیرینه او توجیه کرده و می گفتند:

پرستش بتان خواست و پرداخته خدا است و اگر او نمی خواست ما هرگز به شرک آلوده نمی شدیم چنانکه می فرماید:

وَسَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ...^۲

به زودی گروه مشرکین گویند: اگر خدا نمی خواست ما (در مقام پرستش) دیگری را شریک او قرار نمی دادیم و چیزی را حرام نمی کردیم.

۲- سوره انعام آیه ۱۴۸.

خداوند متعال در ذیل آیه به شدت این نوع استدلال را رد کرده و می‌فرماید:
كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ خَتَىٰ ذَاقُوا بَأْسَافَلٍ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.

پیشینیان نیز مانند آنان دروغ گفتند تا عذاب ما را چشیدند، بگو آیا برای این مطلب سند و دلیلی دارید؟ آن را به ما ارائه دهید ولی شما جز از ظن و گمان از چیز دیگری پیروی نمی‌کنید.

اندیشه جبر مشرکان نه تنها در این آیه منعکس است، بلکه در آیات دیگر نیز به گونه ای منعکس است، آنجا که می‌فرماید:

وَإِذَا قَالُوا فَاجِسَةٌ قَالَوْا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آيَاتِنَا وَاللّٰهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِن اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۳.

هرگاه کارزشتی انجام دهند می‌گویند ما نیاکان خود را بر این (راه) یافتیم و خدا به آن امر کرده است، (در پاسخ گفتار باطل آنان) بگو خدا بر کارزشت فرمان نمی‌دهد آیا آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ از این آیات استفاده می‌شود که مشرکان عصر رسالت، کارهای خود را از طریق تعلق اراده خدا بر آنها، توجیه می‌کردند.

صحابه و اندیشه جبری گری

بدیهی است اندیشه ای که بر جامعه ای مذتها حکومت کند، به این زودی ریشه کن نمی‌گردد - از این جهت - در گفتار برخی از صحابه پیامبر (ص) نمونه هائی از «جبر» دیده می‌شود که برخی را تاریخ ضبط کرده است:

۱- عبدالله بن عمر می‌گوید: مردی بر ابی بکر وارد شد و سؤال و جوابی به شرح در زیر میان آن دو انجام گرفت:

مرد عرب: آیا عمل زشتی مانند «زنا» به تقدیر الهی انجام می‌گیرد؟
 خلیفه: آری!

مرد عرب: اگر چنین است پس چرا مجازات می‌کنی؟
 خلیفه: آری ای فرزند انسان کثیف، اگر کسی همراهم بود دستور می‌دادم که بینی ترا نرم کند؟

آن عرب ساده لوح در ضمیر خود با یک محاسبه سرانگشتی دریافته بود که تقدیر و مجازات با اصل عدل و داد سازگار نیست و پس از قبول عدل یکی از دو اصل را باید بپذیریم یا قضاء و قدر یا مجازات و شکنجه و جمع میان این دو امکان پذیر نیست و چون خلیفه

۱- تاریخ خلفای سیوطی ص ۹۵.

۳- سوره اعراف آیه ۲۸.

توانایی پاسخ به سؤال او را نداشت، به پرخاشگری برخاست و او را تهدید کرد که از پرسش خود دست بردارد.

تقدیر در اندیشه سائل و خلیفه، همان جبر الهی است که با مجازات و شکنجه قانونی، سازگار نیست، اگر مقصود، تقدیر ساده بود با مجازات منافاتی نداشت و سؤال انگیز نیز نبود. و این حاکی است که جبری گری هنوز بر افکار صحابه و یا برخی از آنان، حاکم بوده و ریشه کن نشده بود.

۲- واقعی در مغازی در تشریح نبرد حنین، فرار مسلمانان را یادآور می‌شود و می‌گوید: ام حارث انصاری می‌گوید: عمر بن خطاب را در حال «هزیمت» و شکست دیدم، به او گفتم: این چیست؟ عمر در پاسخ گفت: فرمان خدا است.^۵

امویها و اندیشه جبری گری

امویها از اندیشه جبریه عنوان ابزار تسلط بر جامعه، حمایت نموده و در ترویج آن کوشش می‌کردند و آن را مایه بقاء حکومت خود می‌دانستند، و از این طریق توده گرسنه و برهنه را از انقلاب و یورش بر حکومت باز می‌داشتند و آشکارا می‌گفتند:

آنچه در جامعه ما می‌گذرد، همگی تقدیر الهی است و کسی را جای اعتراض بر حکم و تقدیر او نیست، و اگر انسانی کاخ نشین و انسانی دیگر خاک نشین است، همگی مربوط به تقدیر الهی است و کسی را یارای مقابله با قضا و قدر او نیست.

تاریخ در این مورد نمونه‌هایی را یادآور شده که برخی را منعکس می‌سازیم:

□ ۱- ابوهلال عسکری می‌گوید:

نخستین کسی که اندیشید اراده خدا بر افعال انسان در خیر و شر و زشت و زیبا تعلق گرفته است، معاویه بود.^۶

شکی نیست که هیچ پدیده‌ای در جهان بدون خواست خدا انجام نمی‌گیرد و در قلمرو سلطنت او، سلطان دومی وجود ندارد، که منهای خواست خدا، کاری را صورت دهد و گرنه به خاطر حفظ اصل عدالت خدا به شرک گرائیده و به انسان در حوزه افعال خویش، استقلال و استغناء بخشیده ایم. مشروح این بحث را در فصول آینده خواهیم نگاشت.

قرآن این حقیقت را در ضمن آیه کوتاهی بیان کرده و می‌گوید:

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۷

خواستار چیزی نمی‌باشید مگر آنچه را که خدا بخواهد، همانا خداوند بسیار دانا و حکیم است.

با اعتراف به این اصل فلسفی و قرآنی، یادآور می‌شویم که: تعلق اراده خدا بر افعال

۷- سوره انسان آیه ۳۰.

۵- مغازی واقعی ج ۳ ص ۹۰۴.

۶- الاوائل ج ۲ ص ۱۲۵.

بندگان به صورتی است که آنان را در مقام عمل، مقهور و مجبور نمی‌سازد و به حریت و آزادی آنها آسیبی نمی‌رساند.

تفسیر اراده خدا به این صورت که در آن، جای پائی برای حریت و آزادی جامعه و افراد باقی بماند مورد نظر معاویه نبود، زیرا او نه فیلسوف بود که به تحلیل آن پردازد، نه در مقام تفسیر آیات قرآن بود که از آن حمایت نماید، او به دنبال اصلی بود که بر پایه حکومت او قدرت و نیرو بخشد و دهان معترضان و دست و پای پرخاشگران را کاملاً ببندد و به وضع حکومت ثبات دهد، از این جهت تقدیر در سخن او، کاملاً با جبر مساوی بود.

□ ۲- هنگامی که معاویه، فرزند خود یزید را به عنوان خلیفه مسلمانان پس از خویش نصب کرد و از طریق تهدید و تطمیع، از برخی از انصار و مهاجر برای او بیعت گرفت، مورد اعتراض «ام المؤمنین» عائشه قرار گرفت، که چرا به چنین کاری دست زد، او در پاسخ عائشه گفت: خلافت «یزید» تقدیر الهی است و برندگان او در امور خود اختیاری نیست.^۸

□ ۳- آنگاه که معاویه از جانب «عبدالله بن عمر» درباره خلافت یزید مورد بازخواست قرار گرفت به همین اصل متوسل گردید و گفت:

من ترا از اینکه شق عصاکنی و در میان مسلمانان تفرقه بینگنی و خون آنان را بریزی، باز می‌دارم، کار یزید، قضائی از قضاهای خدا بود و بندگان در باره کارهای خود اختیاری ندارند.

□ ۴- دکتر احمد محمود صبحی مصری در کتاب نظریه الامامة می‌نویسد:

معاویه نه تنها می‌کوشید از طریق قدرت مادی بر سلطه خود قدرت بخشد، بلکه در این راه از ایدئولوژی دینی کمک می‌گرفت و می‌گفت:

مردم، من با «علی» در مسأله خلافت، به نزاع و محاکمه برخاستم و خدا به حقانیت من داوری کرد، (و او در جنگ مغلوب شد و از جهان رفت و من زمام خلافت را به قضا الهی به دستم گرفتم). معاویه هنگامی که خواست برای فرزند خود یزید از مردم حجاز بیعت بگیرد اعلان کرد که خلافت او قضا الهی است و مردم در کارهای خویش اختیاری از خود ندارند، و او پیوسته در اذهان، این فکر را پرورش می‌داد که آنچه خلیفه به آن، فرمان دهد هر چند برخلاف دستور الهی باشد، تقدیری است که بر بندگان مقدر شده است و چاره‌ای از آن نیست!

□ ۵- جنایتکار زمان اموی، فرزند «سعد وقاص» آنگاه که فرزند پیامبر را با آن وضع فجیع و رقت بار در سرزمین کربلا شهید کرد، موزد اعتراض عبدالله بن مطیع عدوی قرار گرفت و

۸- الامامة والسیاسة نگارش ابن قتیبة ج ۱ ص ۱۶۷. ۹- نظریه الامامة ص.

به او گفت: حکومت ری را برکشتن پسرعموی خود مقدم داشتی؟ عمر بن سعد در پاسخ گفت: این کار از جانب خدا مقدر شده بود و من قبلاً حجت را بر پسرعموی خود تمام کردم، او از پذیرش نظر من ابا نمود.^{۱۱}

رژیم اموی در طول زمان سلطه خود بر امت اسلامی از اشاعه اندیشه قدر که به معنی سلب حریت و آزادی از انسانها در سرنوشت خود می‌باشد، کوتاهی نکرد. و مخالفان را با تهدید از میدان به در می‌کرد.

□ ۶- حسن بصری (ت ۲۲ - م ۱۱۰ هجری) از شخصیت‌های برجسته عصر خود بود که در وعظ و خطابه و ارشاد، فرد بنامی بشمار می‌رفت و به تقدیر و سرنوشت مورد علاقه سلطه اموی عقیده نداشت و آن را انکار می‌کرد، شخصی به نام «ایوب» او را از مخالفت با عقیده سلطان برحذر داشت و او نیز قول داد که دیگر در این مورد، سخن نگوید.

□ ۷- محمد بن اسحاق مؤلف سیره نبوی که سیره ابن هشام خلاصه ای از آن است، متهم به مخالفت با تقدیر شد و با چند ضربه شلاق تادیب گردید.^{۱۱}

□ ۸- معبد جهنی از استاد خود «حسن بصری» پرسید چرا «بنی امیه» به مسأله قضا و قدر تا این حد اهمیت می‌دهند و به آن استناد می‌جویند، استادش در پاسخ گفت: آنان دشمنان خدا هستند، به خدا دروغ می‌بندند.

□ ۹- انحصار طلبی سبب شد که گروهی به شکایت و اعتراض برخیزند، و رفاه امویان و بیچارگی و بدبختی افراد دیگر را به رخ حکومت بکشند، در این موقع مأموران سلطه، وضع حاکم را از طریق تقدیر الهی توجیه نموده و این آیه را تلاوت می‌کردند:

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (حجر / ۲۱).

چیزی نیست مگر اینکه خزینه‌های آن نزد ما است و آن را به اندازه معینی فرو می‌فرستیم.

مردی به نام احنف بن قیس به خودجرات داد و چنین گفت:

خدا روزی بتدگان را به طور عادلانه میان آنان تقسیم کرده است این شما امویان جبار هستید که میان آنان و ارزاقشان حائل شده اید.^{۱۲}

□ ۱۰- ابن المرتضی در طبقات المعتزله می‌گوید:

مذهب جبر، در زمان حکومت معاویه و آل مروان در میان مسلمانان گسترش یافت و این یک اندیشه نوظهوری است که مستند به امویها است که روش آنان خدا پسندانه نیست.^{۱۳}

در این جا برای توضیح گفتار باید گفت: مسأله جبر به یکی از دو صورت مطرح بود:

۱۰- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۱۴۸ ط بیروت. ۱۲- الخطط المقریزیه ج ۲ ص ۳۵۲.

۱۱- مدرک پیش ج ۷ ص ۱۶۷. ۱۳- طبقات المعتزله ص ۶ تألیف احمد بن یحیی بن مرتضی معتزلی.

۱- به صورت یک اندیشه منهای سیاست.

۲- به صورت یک مذهب رسمی.

آنچه در زمان امویان رخ داد، همان دومی بود وگرنه اصل اندیشه جبر در میان مشرکان پیش از اسلام بوده و گاهی نیز در افکار و اندیشه برخی از صحابه جوانه می‌زد.

پیشگامان اختیار در صدر اسلام

اگر سلطه اموی در اشاعه اندیشه جبر موفق بود ولی در برابر آنان علی (ع) و علویان و دیگر مسلمانان بدور از سیاستهای وقت، اندیشه اختیار و آزادی بشر را در اعمال و سرنوشت خود، در میان جوامع اسلامی رواج داده و به شدت از جبری‌گری انتقاد می‌نمودند. اندیشه آزاد بودن انسان نه به معنی نفی قضاء و قدر الهی است که هیچ مسلمان آشنا به قرآن و حدیث نمی‌تواند آن را انکار کند و نه به معنی تفویض و انهداگی و به خود واگذاری انسان است و این نوع تفسیر برای اختیار که معتزله بر آن گرویده‌اند، عکس العمل عقیده به جبر بود که امویان و برخی از خلفاء عباسی در ترویج آن می‌کوشیدند، بلکه عقیده به اختیار در عین عقیده به تقدیر و در عین عقیده به وابستگی انسان به خدای واجب (در وجود و فعل) می‌باشد و مشروح این بحث‌ها در آینده خواهد آمد.

هر چند بر گروهی از پیشگامان اختیار و پرچمداران مخالفت با جبر، در عصر خود و پس از درگذشت، بر چسب انکار قضاء و قدر یا انهداگی انسان به خود زدند ولی با توجه به اینکه طرفداران جبر، همه نوع وسیله تبلیغ در اختیار داشتند و به خاطر دوری از تقوا، از نثار تهمت خودداری نمی‌کردند، می‌توان گفت این گروه به خاطر پافشاری در نظریه اختیار و آزادی انسان، قربانی چنین تهمتها شدند، زیرا بسیار بعید است که در یک محیط اسلامی - در آغاز قرن دوم اسلامی که هنوز مکاتب فلسفی و کلامی به صورت منظم پی‌ریزی نشده بود - گروهی پیدا شوند که منکر اصل قضاء و قدر گردند و یا انسان را موجود و انهدا به خود و واگذار شده به خویش و بی‌نیاز از خدا در افعال خود، بیندیشند.

اینک برای آشنائی با پیشگامان اندیشه اختیار - که اساس برنامه‌های مربوط به سعادت و خوشبختی انسان و رمز و نفوذ تعلیم و تربیت است - اسامی برخی از آنان را در این جا می‌آوریم:

۱- معبد جهنی: وی شاگرد حسن بصری است و گفتگوی او را با استادش قبلاً یادآور شدیم، ترجمه‌نگاران او را متهم به نفی تقدیر نموده و یادآور شده‌اند که او این اندیشه را از یک فرد نصرانی اخذ نموده است ولی به نظر می‌رسد که این گفتار اتهامی بیش نباشد. ذهی درباره او می‌گوید: صدوق فی نفسه (فرد راستگونی است) این معنی او را توثیق

کرده و در نبرد با حجاج، کشته شد^{۱۴}.

- ۲- غیلان بن مسلم دمشقی: او علم کلام را از فرزند محمد حنفیه به نام حسن آموخت و به خاطر برافراشتن پرچم مخالفت با امویان در دوران «هشام بن عبدالملک» کشته شد^{۱۵}.
- ۳- واصل بن عطاء (ت ۸۰ - م ۱۳۱) وی علم کلام را از فرزند دیگر محمد حنفیه به نام عبدالله آموخت، و در مسأله حکم مرتکب کبیره با حسن بصری مخالفت کرد، و از حلقه درس او جدا گردید و از آن روی، لقب اعتزال به خود گرفت، و به شاگردان او لقب معتزله دادند.

اینها اسامی برجی از پرچمداران اصل اختیار، در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم است و آنچه می‌توان به آنان نسبت داد، مسأله مخالفت با جبری‌گری است، نه مخالفت با قضاء و قدر و نه مسأله و انهادگی انسان به خود و اگر پس از مرور زمان در مکتب اعتزال، اندیشه و انهادگی انسان به خویش پرورش یافت، نمی‌توان آن را به این افراد نسبت داد، زیرا مکتب اعتزال روز نخست، دارای اصول و ضوابط خاصی نبود بلکه به مرور زمان بر اصول آن افزوده شد و در زمان جبائیان (ابوعلی و ابوهاشم) که از شخصیت‌های برجسته معتزله در اوایل قرن چهارم می‌باشند، به صورت یک مکتب کامل درآمد.

و اگر ابن المرتضی در کتاب طبقات المعتزله افراد یاد شده را از مشایخ معتزله شمرده، به خاطر وحدت نظری است که این گروه در نفی جبر با همه ائمه اعتزال دارند و گرنه نمی‌توان گفت: اصول معتزله که در قرن سوم و چهارم انسجام یافت در اندیشه این گروه جای گرفته بود.

به خاطر همین اصل، «ابن المرتضی» در «طبقات المعتزله»، امیرمؤمنان و فرزندان او را از پایه گذاران مکتب اعتزال معرفی کرده است، در حالی که روشن است مقام امام و انظار او با آنچه که معتزله او را می‌گویند تفاوت بارز و روشنی دارد.

آری به گواهی تاریخ، مشایخ پیشین اعتزال دو اصل اساسی خود را از خطبه‌های امیرمؤمنان اخذ کرده‌اند، این اصل عبارت است از:

۱- عدل خدا و تنزیه او از ظلم

۲- توحید و تنزیه او از تشبیه به مخلوق

و اگر سخنان امام در این مورد نبود، این گروه رابطه‌ای با این دو اصل پیدا نمی‌کردند و در سایه اصل نخست بود که بر اختیار و نفی پافشاری کردند و آن را مخالف عدل خدا دانستند و در سایه اصل دوم بود که در طریق نفی «جهت» و «تجسم» و «حرکت» و «اعضاء» از خدا

۱۴- میزان الاعتدال ج ۴ ص ۱۴۱. ۱۵- طبقات المعتزله ص ۲۸، الخطط المقریبه ج ۲ ص ۳۴۵.

کوشیدند و با اهل الحدیث که غالباً گرایشهایی به تجسم داشتند، به مخالفت برخاستند و از قدیم الایام گفته اند:

الْجَبْرُ وَالنَّشْبَةُ أَقْرَبَانِ، وَالغَدْلُ وَالنُّوْحُودُ مَعْرُوبَانِ

در لسان هیچ یک از صحابه پیامبر(ص) مسأله اختیار و اینکه قضاء و قدر تأثیری در اختیار انسان نمی گذارد، مانند امام علی (ع) مطرح نشده است و امام به هنگام بازگشت از صفین گفتگویی با یکی از یاران خود دارد که فشرده آن را در این جا و گسترده آن را در محل خود نقل خواهیم کرد.

از امام سؤال می کند:

أَكَانَ قَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟

آیا سفر ما به شام به حکم قضاء الهی و تقدیر او بود؟

امام در پاسخ او - در حالی که اصل تقدیر را صحیح می داند و آن را منافسی با اختیار نمی اندیشد - می فرماید:

لَعَلَّكَ قَتَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَقَدَرًا حَاتِمًا وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَبَقِيَ الثَّوَابُ وَالْإِمْتَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ^{۱۶}

نو گمان کردی که قضاء و قدر الهی به صورت یک تقدیر لازم و الزامی است اگر چنین باشد پاداش و کفر

و وعده و وعید باطل می گردد.

ابن المرتضی در طبقات المعتملة، از گروهی از صحابه، سخنانی نقل می کند که همگی حاکی از اصالت نظریه اختیار و مردود بودن مسأله جبر است و برای تکمیل بحث به صورت اختصار نقل می کنیم:

۱- فردی را که دزدی کرده بود نزد خلیفه دوم آوردند او از دزد سنوال کرد که چرا مرتکب دزدی شده ای؟ سارق در پاسخ گفت: قضی الله علی، یعنی این عمل بر اساس قضاء الهی از من صادر شده است، خلیفه دستور داد تا دست او را قطع کرده و چند ضربه شلاق هم به او بزنند و هنگامی که از علت این حکم سنوال شد گفت: قطع کردن دست به خاطر سرقت و دستور شلاق به خاطر دروغی است که به خدا نسبت داد (چون گفت عمل دزدی به خاطر قضاء الهی بوده است).

۲- به عبدالله بن عمر گفته شد برخی افراد، مرتکب کارهای ناپسندی چون زنا، شرب خمر، دزدی و قتل نفس شده آنگاه می گویند این کارها در علم ازلی الهی، ثابت بوده و بنابر این ما را چاره ای جز انجام آنها نبوده است، «عبدالله بن عمر» از این سخن به خشم آمده گفت:

۱۶- نهج البلاغه صبحی صالح بخش حکمت، شماره ۷۸.

سبحان الله العظيم، علم الهی به این افعال تعلق داشته است، لکن آنان را بر انجام آنها مجبور نکرده است و سپس اضافه کرد که پدرم از رسول خدا (ص) روایت کرد که تعلق علم خداوند به افعال انسان مانند آسمان و زمین است پس همانگونه که کسی را یارای خروج از آسمان و زمین نیست از علم الهی هم خارج نتواند شد و همانگونه که آسمان و زمین شما را مجبور به ارتکاب گناه و به کارهای ناشایسته نمی‌کند، علم الهی هم موجب سلب اراده و اختیار و مجبور شدن انسان در انجام گناه نمی‌گردد.^{۱۷}

تا این جا توانستیم چهرهٔ مسأله را در عصر رسالت و قرن نخست و اوایل قرن دوم ترسیم کنیم اکنون لازم است به سیر تاریخی مسأله در اعصار بعدی بپردازیم.

جبر در عصر تدوین حدیث

اگرچه حکومت امویان در گسترش جبر در میان مسلمانان عامل مؤثری بشمار می‌رود، ولی علت گسترش، منحصر به آن نبوده، بلکه عامل دیگری در این مورد از تأثیر بیشتری برخوردار می‌باشد، و آن احادیث قدر است که در میان مسلمانان به صورت احادیث نبوی شایع گردید و قرن دوم اسلامی که عصر تدوین حدیث است، شاهد پخش آن می‌باشد.

احادیث قدر، کوچک‌ترین تفاوتی با قول به جبر ندارد، و برای آگاهی نمونه‌هایی را نقل می‌کنیم و در بخش قضاء و قدر از نظر قرآن و حدیث پیرامون آنها، گفتگوی گسترده‌ای خواهیم داشت.

□ ۱- مسلم در صحیح خود نقل می‌کند: فرشته‌ای که مأمور نطفه‌ها، در رحم مادر است، عرض می‌کند خدایا این فرد شقی است یا سعید، آنگاه نوشته می‌شود و کردار و اجل و روزی او ثبت می‌گردد، و نامهٔ زندگی، پیچیده می‌شود، نه بر آن افزوده می‌گردد و نه از آن کاسته می‌شود.^{۱۸}

□ ۲- باز مسلم نقل می‌کند: آنگاه که خدا انسان را در رحم مادر آفرید، او را شقی و یا سعید می‌آفریند و هیچ انسانی نیست مگر آنکه جایگاه او در ازل در بهشت و یا دوزخ نوشته شده و شقاوت و بدبختی او تعیین گشته است.^{۱۹}

□ ۳- بخاری نقل می‌کند خدا فرشته‌ای را بر می‌انگیزد و دربارهٔ چهار موضوع به او دستور می‌دهد، روزی، اجل، شقاوت و سعادت، به خدا سوگند هر یک از شما مرتکب عملی می‌شود که اهل آتش آن را انجام می‌دهند، و به اندازه‌ای پیش می‌رود که میان او و آتش بیش

۱۷- مدرک پیشین ص ۴۷.

۱۸- طبقات التَّحْزَنَة - ص ۹-۱۲.

۱۹- صحیح مسلم ط محمدعلی صبح ج ۸ ص ۴۶.

از یک ذراع فاصله نمی‌باشد، در این موقع تقدیر الهی سبقت می‌گیرد و این مرد، کار اهل بهشت را انجام می‌دهد و وارد بهشت می‌شود، برعکس، گاهی انسان، عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد به گونه‌ای که میان او و بهشت بیش از یک یا دو ذراع فاصله نمی‌باشد، در این لحظه، تقدیر، بر عمل پیشی می‌گیرد و او کاری از کارهای دوزخیان انجام می‌دهد و وارد دوزخ می‌شود.^{۲۰}

این سنخ از احادیث در صحاح و مسانید، بیش از آن است که در اینجا نقل شود، شکی نیست که اگر مضامین اینها را تصدیق کنیم بجز نتیجه دیگری عاید ما نمی‌شود، زیرا مضاد و مضمون آنها این است که قضاء و قدر به قدری سرنوشت‌ساز است که هر گاه انسان در یک قدمی دوزخ یا بهشت قرار گرفت و می‌رفت که از اهل یکی از آن دو بشود، قدر به عنوان یک عامل سرنوشت‌ساز تعیین کننده از آن نقطه حرکت کرده و مسیر او را عوض می‌کند، و او را وارد جایگاهی می‌سازد که برای آن آفریده شده است، چقدر زیبا و شایسته بود در نقل این احادیث، اصلی رعایت می‌شد و آن عرضه احادیث بر قرآن بود تا محدثان اسلامی پس از نقل و ثبت در کتب حدیثی، در صورت مخالفت، از پذیرفتن مضمون آن معذور باشند. آیا می‌توان گفت این روایات با قرآن مطابق است؟ در حالی که قرآن خود بشر را مسئول سرنوشت خویش و تعیین کننده آن می‌داند، و خدا را هدایت‌گر و نشان دهنده راه سعادت و شقاوت، چنانکه می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِذْ شَاكَرَ وَإِنَّا كَفَرْنَا (سوره دهر آیه ۳).

ما طریق حق و باطل را به انسان ارائه دادیم (او با کمال آگاهی و اختیار در مقابل نعمتهای الهی) شکرگزار و با در مقابل آن کفران می‌ورزد.
و باز می‌فرماید:

فَلَن إِذْ ضَلَلْتَ فَإِنَّمَا أَهْلُ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اتَّخَذْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (سوره

سنا آیه ۵۰).

بگو اگر گمراه شدم بر ضرر خویش گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم بخاطر چیزی است که خدایم بر من ابلاغ می‌کند، او شنوا و نزدیک است.

در این آیه، کاملاً ضلالت، از آن خود بشر، دانسته شده، نه از آن تقدیر خدا به طوری که اگر انسانی در یک قدمی بهشت قرار گرفته باشد. فوراً به خاطر تحکیم قدر به وادی ضلالت کشیده شود.

۲۰- صحیح بخاری ج ۸ باب قدر ص ۱۲۲.

نویسندگان غربی و مسأله جبر در اسلام

در اینجا نکته‌ای مشایان توجه است و آن اینکه بیشتر غربیان، اسلام را به عنوان آئین جبر معرفی کرده‌اند و گاهی پیشرفت اسلام را از این طریق تفسیر می‌کنند که سربازان اسلام مجهز به عقیده جبر بوده‌اند.

علت چنین تفسیر و چنین نسبت، مطالعه کتابهای کلامی اشاعره است که به طور گسترده در گوشه و کنار ممالک اسلامی در دسترس است و در این کتابها هر چند نظریه جبر مردود شناخته شده است و نظریه کسب مطرح گردیده، لکن حقیقت کسب همانگونه که برخی از محققان کلام اشعری اعتراف کرده‌اند، چیزی جز جبر نیست!^{۲۱}

برای آنکه این گفتار خالی از سند نباشد جمله‌ای را که نویسنده معروف آمریکائی به نام «واشنگتن اورنگ» در کتاب خود آورده است در اینجا یادآور می‌شویم، وی در کتابی که درباره پیامبر (ص) انتشار داده است چنین می‌نویسد:

محمد برای پیشرفت امور جنگی خود، از این قاعده استفاده کرده، زیرا به موجب این قاعده، هر حادثه‌ای که در جهان رخ می‌دهد، قبلاً در علم خدا مقدر بوده، و پیش از آنکه در جهان به وجود آید، در لوح محفوظ ثبت گردیده و سرنوشت هر کس قبلاً تعیین شده است و به هیچ وسیله نمی‌توان آن را مقدم و مؤخر ساخت.

مسلمانان معتقد به این اصل، هنگام نبرد، بدون بیم و هراس، خود را به صف دشمنان می‌زدند در نظر آنان مرگ در جنگ مساوی با شهادت بود و بهشت را نصیب انسان می‌ساخت، بدین جهت اطمینان داشتند که اگر کشته شوند و یا بر دشمن غلبه یابند، در هر صورت پیروز شده‌اند.^{۲۲}

جبر به صورت اختیار در قرن چهارم

نشر روایات تقدیر در میان اهل سنت، اگر موجب گسترش عقیده جبر در قرن دوم و سوم گردید، در آغاز قرن چهارم، عقیده جبر به صورت دیگری تجلی کرد، هر چند نام اختیار را با خود یدک می‌کشید.

شیخ ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (ت ۲۶۰ م ۳۳۰) که از شاگردان ابوعلی و

۲۱- شرح عقیده طحاوی ص ۱۲۵ و در همین بحث، به گونه‌ای در آن بحث خواهیم نمود.

۲۲- حیات محمد تالیف دکتر محمدحسین هیکل ط مصر ص ۵۴۹.

ابوهاشم جیانی بود، ناگهان از مکتب اعتزال بازگشت و به منهج اهل حدیث و حنابله پیوست و در یکی از روزهای جمعه در مسجد جامع بصره بر بالای منبر قرار گرفت و خطاب به مردم گفت:

هر کس مرا شناخته است، شناخته است و آنکس که مرا نشناخته، من خود را معرفی می‌کنم: من علی بن اسماعیل اشعری هستم، معتقد بودم که قرآن مخلوق است، و خدا با دیدگان دیده نمی‌شود، و کارهای بد را انسان، خود انجام می‌دهد، هم اکنون از همه این عقاید روی برگردانیده از این پس مکتب اعتزال را نقد نموده و اشکالات آن را بیان خواهم کرد^{۲۳}.

اشعری که مدتها در مکتب اعتزال رشد و نمو کرده بود، نمی‌توانست خود را با تمام عقائد حنابله و اهل الحدیث، وفق دهد، زیرا از نظر فکری با آنان فرق روشنی داشت، شخصی بود که قریب ۳۰ سال در علم کلام با شیوه مکتب معتزله کار کرده و بالأخره نمی‌توانست قدرت و اختیار انسان را در کارهای خود به کلی نادیده گیرد و از طرف دیگر به علی، مکتب اعتزال را ترک گفته و موافقت خود را با مکتب حنابله و اهل الحدیث اعلام داشته بود.

در این کشمکش، در موارد زیادی عقائد اهل الحدیث را تعدیل کرد و به اصلاحات ظاهری آن پرداخت، و یکی از آن موارد، افعال انسان است، و از حنابله این اصل را پذیرفت که خالق همه چیز خدا است و هرچسای تأثیر و ایجاد به میان آید، باید موثر و پدیدآورنده آن را خدا دانست و از آن جمله است افعال انسان که باید مبدأ پیدایش و موثر در آنها را خدا دانست و گفت: افعال انسان مخلوق خدا است.

به دیگر سخن برای آنکه اصل توحید در خالقیت رعایت شود، سازمان علی و معالیل را در جهان انکار کرد، و برای همه پدیده‌های جهان بیش از یک علت مباحثی قائل نشد و باور و اعتقادش این شد که خدا، علت بلا واسطه تمام پدیده‌های زمینی و آسمانی است، و هرگز آثار موجودات به هیچ نحو (اصلی و تبعی) مستند به خود آنها نیست، بلکه مستقیماً با ایجاد خدا پدید می‌آیند و در این مورد، از اصطلاح خاص و معروفی به نام عادة الله کمک گرفته و گفت: مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که مثلاً پس از وجود آتش، شخصاً حرارت ایجاد کند و موثر خود او است، و آتش، تنها محل تحقق این اثر است این اصل (عادة الله) درباره همه پدیده‌های هستی جاری است و بنابراین شامل افعال انسان نیز می‌گردد.

و درباره انسان می‌گوید:

۲۳- وفیات الایمان ج ۳ ص ۲۸۵ شماره ترجمه ۴۲۹، فهرست این ندم تحت عنوان این ای بشر ص ۲۵۷.

آنگاه که انسان فعلی را اراده کند، خدا آن فعل را ایجاد می‌کند و به آن تحقق می‌بخشد.

وی پس از بررسی این اصل، نتیجه آن را با فطرت و وجدان در مورد کارهای انسان مخالف یافت، زیرا هر انسان سالمی در نهاد خود، میان حرکت دست انسان مرتعش و حرکت دست انسان سالم، فرق می‌گذارد و در صورت دوم، قدرت و اراده انسان را در پیدایش حرکت دست، مؤثر می‌داند و حال آنکه مقتضای اصل نخست و اینکه همه پدیده‌ها و همه حرکت‌ها و سکونها بدون واسطه مربوط به خدا است، این است که نسبت هر دو حرکت به انسان یکسان باشد.

اشعری برای حل این تضاد، اصطلاح جدیدی را ابتکار کرد و آن همان اصطلاح معروف کسب است و گفت:

خدا خالق افعال بشر است و انسان کاسب آن، و مسئولیت انسان، به خاطر کاسب بودن او است. و به این صورت به گمان خود مشکل یاد شده را حل کرد.

ما در بحثهای آینده به تفصیل پیرامون اندیشه کسب سخن خواهیم گفت و روشن خواهیم کرد که این نظریه، پنداری بیش نیست و در زمینه افعال انسان غیر از خلقت و ایجاد، واقعیتی به نام کسب وجود ندارد تا انسان، مسئول افعال خود از نظر کسب باشد و حقیقت نظریه کسب همان نظریه جبر اهل الحدیث است، هر چند به نام فریبده کسب مطرح می‌شود. این مطلب را همانگونه که قبلاً یادآور شدیم، برخی از محققان مکتب اشعری نیز اعتراف کرده‌اند.^{۲۴}

مکتب اشعری هر چند در حال حیات او، هواداران چندانی پیدا نکرد، ولی به تدریج این مکتب جای مکتب اهل الحدیث را گرفت، و مذهب رسمی اهل سنت در مقابل معتزله، بشمار آمد و آنچه گسترش یافت که مقریزی (متوفای ۸۴۵) در خطط خود می‌نویسد: عقائد اشعری عقائد رسمی مسلمانان است و هر کس برخلاف آن سخن گوید، خون او هدر و احترام مال او از بین می‌رود.^{۲۵}

تا قرن چهاردهم، تب جبر، بسیاری از افکار در محیط‌های اسلامی را فرا گرفته و مکتب اشعری بی‌چون و چرا مورد تأیید دانشمندان اهل سنت بود.

۲۴- شرح عقیده طحاوی ص ۱۲۵.

۲۵- خطط مقریزی ج ۲ ص ۳۶۰.

استاد فقیه مصر عبده و نظریه جبر

نخستین کسی که این سدا را شکست و مذهب اختیار را در محیط اهل سنت عنوان کرد و از آن جانبداری نمود، استاد فقیه، شیخ محمد عبده بود که در رساله توحید خود آشکارا با عقیده جبر مخالفت نمود و آن را مخالف با ندای فطرت و درک خرد و شرایع آسمانی دانست، در اینجا به ترجمه گفتاری از وی می‌پردازیم:

خرد همانطور که بر وجود انسان گواهی می‌دهد، همچنان درک می‌کند که او در کارهای خود نیز مختار و آزاد است، او نتیجه کارهای خود را می‌سجد، و با اراده خود نقشه آنها را می‌ریزد، آنگاه با قدرت خود، آن را ایجاد می‌نماید و انکار این مطلب مساوی با انکار وجود او است...

شرایع آسمانی و تکالیف دینی، بر پایه اختیار استوار است... مسأله احاطه علم و اراده مسأله ای است غامض و عقول الهی به واقعیت آن نائل نمی‌گردد و هرگز نمی‌توان به خاطر این مسأله مشکل از یک اصل بدیهی که همان اختیار انسان است، دست برداشت... مسلمانان و مسیحیان در این باره، سخنان زیادی گفته‌اند، آنان به سه فرقه تقسیم شده‌اند.

- ۱- کسانی که انسان را نسبت به کارهای خود مستقل مطلق تصور کرده و این یک نوع غرور است.
 - ۲- کسانی که طرفدار جبر بوده، علم و اراده خدا را بر همه چیز حاکم می‌دانند.
 - ۳- گروهی که در حقیقت به جبر گرائیده‌اند ولی از اسم آن تبری جسته‌اند (مقصود سلك اشعری است). این نظریه‌ها موجب عدم شریعت و معجزات تکالیف و ابطال حکم خرد می‌باشند.
- آنگاه نظریه امام الحرمین را یادآور شده است...

ما این نظریه امام الحرمین را در مسأله خلق با اعمال بیان نموده و یادآور خواهیم شد، که نظریه او در میان اشاعره، مطابق نظریه فلاسفه الهی است و منافاتی با اختیار ندارد.

استاد فقیه مصر، عبده به خاطر دوری از محیط های شیعی از عقیده امامیه در مورد افعال انسانی آگاه نبوده و لذا عقائد مسلمانان را در سه گروه فوق منحصر نموده است و اگر او با احادیث اهل بیت پیامبر (ص) و کتب کلامی شیعه آشنائی داشت مسأله را بهتر از این می‌شکافت و احاطه علم و اراده خدا را مایه جبر نمی‌اندیشید و جل آن را از غوامض نمی‌شمرد. شاید بتوان این نکته را قاطعانه ابراز نمود که تحوّل فکری «عبده» مولود ممارست و آشنائی او با نهج البلاغه است که در موقع تبعید به بیروت، برای او دست داد و تا آن روز از وجود چنین کتابی اطلاع نداشت و در همان تبعیدگاه شرحی بر آن نوشت^{۲۷} و اتفاقاً همزمان با آشنائی با نهج البلاغه رساله توحید را نیز در تبعیدگاه نگاشت و اگر با این منبع عظیم معارف اسلامی انس پیدا نمی‌کرد نمی‌توانست فکر خود را از زندان عقیده جبر آزاد سازد و در مسائل

۲۷- مقلعه رساله توحید مراجعه شود.

۲۶- رساله التوحید ص ۶۱.

عقیدتی آزادانه بیانید.

سیر جبر در اروپا

بعد از آشنایی اجمالی با سیر جبریگری در شرق، اینک نظری نیز به سیر اندیشه جبر در میان غربیان بیفکنیم:

اندیشه جبر در میان آنان پس از رنسانس جوانه زد و بارزترین آن جبر تاریخی است که در فلسفه مارکس به چشم می‌خورد.

فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک که بر پایه اصول چهارگانه: ۱- حرکت ۲- تضاد ۳- تأثیر متقابل ۴- جهش یا تبدیل کمیت به کیفیت، استوار است، نتیجه‌ای جز جبریگری ندارد زیرا به عقیده آنان این اصول نه تنها بر پهنه هستی حاکم است، بلکه افعال انسان و تحولات اجتماعی بشر نیز محکوم آن می‌باشد و جهان و افعال بشر، تحت این اصول پیش می‌رود و انسان مختارنما در چنگال این قوتین، مبدأ حرکتها و فعالیتها می‌باشد.

البته اندیشه جبر در جهان غرب منحصر به این مکتب نیست، بلکه برخی، مسأله مثلث شخصیت انسان را مایه مجبور بودن او در زندگی تلقی کرده‌اند، مقصود از آن مثلث، عوامل: وراثت، فرهنگ و محیط زندگی است.

همچنانکه برخی از فلاسفه غرب که اندیشه‌ای الهی داشته‌اند، نیز در افعال انسان شیوه جبر را برگزیده‌اند و طرز فکر آنان را در رابطه با قانون علیت و معلولیت، همان طرز فکر اشاعره است که در آینده، آنگاه که پیرامون نظریه کسب بحث می‌کنیم، این مطلب را نیز یادآور خواهیم شد.^{۲۸}

روی این بیان، در غرب یا سه نوع جبر روبرو می‌شویم که دو نوع آن مادی، و یک قسم آن الهی می‌باشد.

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌شود: همان گونه که یک فرد الهی می‌تواند به یکی از دو مکتب (جبر یا اختیار) گرایش پیدا کند، یک فرد مادی نیز ممکن است یکی از این دو اندیشه را داشته باشد، لکن در کتابهای کلامی ما پیوسته پیرامون جبر، از نظر نخست بحث شده است و از جبر مادی سخن به میان نیامده است و لکن ما در تشریح مکاتب جبر، جبر مادی را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲۸- به ج ۲ سیر حکمت در اروپا ص ۲۴ شرح حال مالبرانش رجوع شود.

تا اینجا با سیر تاریخی جبر و پاره‌ای از عوامل آن آشنا شدیم، اکنون شایسته است با سیر تاریخی اندیشه اختیار در میان عقائد بشر و عوامل آن و مکاتب مختلفی که در تفسیر آن پدید آمده است آشنا گردیم.

جایگاه اختیار در عقائد بشر

اختیار انسان، مفهوم پیچیده‌ای نیست که به شرح آن پردازیم، حقیقت اختیار با مقایسه دو گونه حرکت دست (حرکت دست مرتعش و حرکت دست سالم) کاملاً روشن و نمایان است در این جا به نقل گفتار عارف رومی اکتفاء می‌ورزیم:

اینکه گویی این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

برای نظریه اختیار، نمی‌توان مبدأ تاریخی مشخصی را نشان داد، زیرا اختیاریک اندیشه انسانی است که از درون او سرچشمه می‌گیرد، و به اصطلاح ندائی است که انسان از درون، آن را می‌شنود و از روزی که انسان در روی زمین به صورت یک موجود مُدرک پدید آمده است، پیوسته، فطرت او این ندا را سر داده و او با گوش جان آن را شنیده است. بنا بر این فطرت و وجدان یکی از عوامل ظهور این اندیشه بر صفحات ذهن متفکران بشمار می‌رود.

اگر از وجدان و فطرت صرف نظر کنیم خردمندان جهان که برای زندگی فردی و اجتماعی انسان، اصولی را ارائه داده‌اند، طرفدار اصل اختیار بوده‌اند، زیرا بدون پذیرفتن اصل اختیار هر نوع قانونگذاری و بازخواست و کیفر و پاداش، بیهوده و لغو می‌باشد.

اصولاً اساس تمام شرایع الهی بر اصل اختیار استوار است و هدف نهایی شرایع آسمانی، تربیت و تهذیب نفوس انسانها است، اگر تمام شئون انسان از پیش ساخته و پرداخته است و او باید به طور اجبار، طریق مشخصی را طی کند و سرسوزنی نمی‌تواند از آن تخطی نماید، در این صورت بعثت پیامبران، بی‌اثر و بیهوده خواهد بود.

فیض الهی که به نام شریعت از زمان نوح (ع) آغاز شده و همه پیامبران الهی بر تزکیه و تعلیم افراد بشر اهتمام ورزیده‌اند، بر صحت و قبول این اصل، استوار است و آن اینکه تمام انسانها قابل تزکیه و تربیت می‌باشند و با دریافت تعالیم والای پیامبران الهی، می‌توانند خود را به عالیترین مقامات انسانی برسانند.

قضاء و قدر و علم و اراده پیشین الهی، مانع از رشد انسانها و اختیار داشتن آنان در

انتخاب راه سعادت و کمال نمی باشد.

منادیان الهی علم و اراده خدا را محیط و قدیم می دانند و همه چیز را نوشته در لوح محفوظ معرفی می کنند و آشکارا می گویند:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۲۹

اختیار و آزادی انسان و نیز در انتخاب راه حق و باطل اعلام می دارند و شعار همگان این است:

إِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرٌ وَإِنَّا كَفُورٌ (سوره انسان آیه ۳).

راه حق و باطل را ارائه کردیم او یا سپاسگزار است و یا کافر به نعمت.

بنابراین، پیامبران الهی که به صورت امواج هدایت‌های الهی در اجتماع بشر نمایان بودند، خود منادیان اختیار و دعوت‌گران به حریت و آزادی به شمار می روند.

در میان مسلمانان، قرآن و احادیث پیامبر و خاندان گرامی او بر اختیار انسان تکیه کرده و هرگز او را مجبور بر اعمال و انتخاب یک راه نمی دانند اینک برای نمونه آیات و احادیثی را یاد آور می شویم:

آیات

۱- قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.

اسباب بصیرت از جانب خدا به سوی شما آمده است هر کس بصیرت یابد به سعادت او است و هر کس کور بماند به ضرر او است و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم. (سوره انعام آیه ۱۰۴).

۲- لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ نَسُوا أَنَّهُمْ لِلَّهِ لَازِقُونَ وَأَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ وَأَنَّهُمْ كَانُوا مُعْتَدِلِينَ.

تا آن کس که هلاک شدنی است پس از انعام حجت هلاک شود، و آن کس که ثابت‌نشدگی است با انعام حجت زنده بماند. (سوره انفال / ۴۲).

۳- إِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرٌ وَإِنَّا كَفُورٌ.

ما او را به (نشانه‌های ایمان و کفر) هدایت کردیم او یا سپاسگزار است و یا کافر به نعمت. (سوره الدهر / ۳)

۴- مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا.

هر کس هدایت پذیرد به سود خویش هدایت پذیرفته و هر کس گمراه شود به ضرر خویش گمراه شده است. (سوره اسراء / ۱۵).

۵- كُلُّ أَقْرَبٍ بِمَا كَتَبَتْ رَهْنٌ.

۲۹- مصیبتی در زمین به شما اصابت نمی کند و حادثه ای متوجه جان شما نمی گردد، مگر اینکه قبلاً در کتابی پیش از آنکه آن را بیافرینیم (نوشته شده است) این کابری برای خدا آسان است. (سوره حدید آیه ۲۲).

هر فردی هرگز و عملی است که به دست آورده است. (سوره طه / ۲۱)

۶- **أَلَمْ نُخَبِّرْكُمْ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.**

لفظ کلمه و یادداشت اعمال خود را می بیند. (سوره طه / ۱۶)

لازم به یادآوری است که ما در یکی از فصلهای آینده، دیدگاه قرآن را درباره اصل اختیار بیان خواهیم کرد.

احادیث خاندان رسالت

الف- بنا به عقیده جبر، آن کسی که ملزم به گناه است تکلیف به ترک آن، تکلیف به چیزی است که از توانایی او خارج است.

همچنانکه به عقیده تفویض و وانهادگی انسان به خویش، در صفحه وجود کارهایی صورت می گیرد که از قلمرو اراده خدا بیرون است.

امام در ابطال هر دو نظریه چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ بِمَا لَا يُطِيقُونَ، وَاللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا

يُرِيدُ. ۳۰.

خدا بزرگوارتر از آن است که انسانها را به بیشتر از قدرتشان تکلیف کند، و خدا گرامی تر و بالاتر از آن است که در قلمرو قدرت او کاری صورت بگیرد که اراده وی، به آن تعلق نگرفته است.

بهد قائلان به جبر عقیده دارند که اطاعت انسان از روی جبر و اکراه است، پیروان مکتب تفویض می گویند: عصیان و گناه انسان، با قدرت و سلطه خود او انجام می گیرد و در مقابل قدرت و سلطه خداوند، گویا بر قدرت و اراده الهی غلبه یافته است.

امام صادق (ع) این دو پندار نادرست را مردود شناخته و می فرماید:

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَطْعَ بِأَكْرَاهٍ وَلَمْ يَنْهَ بِطَلَبٍ... ۳۱.

خداوند از روی اکراه و اجبار اطاعت نشده است و از روی غلبه (غلبه انسان) مورد نافرمانی و عصیت (تسلان) واقع نگردیده است.

ج- در حدیثی دیگر، آزادی و اختیار انسان بر اساس نظریه امر بین الامرین چنین بازگو شده است:

وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى آتِيَانِ مَا أَيْرُوا بِهِ وَتَرْكُ مَا نَهَوْا عَنْهُ. ۳۲.

برای انسان راه انتخاب گشوده است، تا اینکه بخواهد امر الهی را انجام داده و از نواهی و محرمات الهی اجتناب نماید.

۳۲- مدرک قبل ص ۱۲.

۳۰- بحار الانوار ج ۵ ص ۲۱.

۳۱- مدرک قبل ص ۱۶.

د از آنجا که اعتقاد به تفویض موجب وهن و سستی در قدرت الهی است و اعتقاد به جبر، مستلزم انصاف خداوند حکیم به ظلم است، امام باقر(ع) خطاب به حسن بصری فرمود:

إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِضِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ وَهَذَا وَهَذَا وَلَا أُجِبُهُمْ عَلَى مَعَايِهِ فَلَمَّا

مبادا قائل به تفویض شوی، زیرا خداوند همیاف و ناتوان نبود تا امر ایجاد و آفرینش را به بندگان خود واگذار نماید و نیز بندگان خود را از روی ظلم، بر معاصی مجبور ننموده است.

مکتب تفویض و یاوانهادگی

تا اینجا با ریشه های اندیشه اختیار در میان امت اسلامی آشنا شدیم ولی متأسفانه گزوهی از متکلمان اسلامی بر اثر افراط در نقد اندیشه جبر و گریز از پی آمدهای نادرست آن، در درک ماهیت اختیار انسان، راه افراد پیموده و اندیشه تفویض و وانهادگی انسان به خوشتن را مطرح کرده اند.

در این عقیده، انسان از نظر وجود قائم به خدا است ولی از نظر فعالیت های فکری و کارهای دیگر، مستقل بوده و متکی به خود می باشد.

در این مکتب، انسان نسبت به افعال خود به صورت سلطانی مستقل درآمده است که در مقابل سلطه حق، اظهار وجود می کند، در قلمرو ملک و هستی او، اراده فعل و ایجاد چیزهائی را دارد که هرگز انتسابی به خدا ندارد.

تفسیر اختیار به این صورت، گرایش به نوعی شرک خفی است و انسان به صورت اله مستقل هر چند در دائرة کوچک خودنمائی می کند.

پیشروی در تفسیر اختیار تا این حد، یک نوع غفلت و ناآگاهی از موقعیت وجود انسان و افعال او در جهان هستی است و به دیگر سخن: نوعی ناآگاهی از ارتباط مجموع جهان به صورت سازمان یافته و سیستماتیک به مقام ربوبی است.

و با توجه به اصول فلسفی که مقتضی این است که همه هستی امکانی، به خدا و علت العطل، قائم است. فعل انسان نمی تواند بی ارتباط با خدا بوده و خارج از سلطه و اراده او باشد.

اندیشه اختیار در شکل تفویض از مکتب اعتزال سرچشمه گرفته است و از پیشتازان این مکتب در قرن دوم اسلامی واصل بن عطاء (ت ۸۰ - م ۱۴۱) را می توان نام برد.

البته هرگز نمی‌توان گفت مکتب تفویض به صورت یک اندیشه پخته و روشن از «واصل» پایه گذار مکتب اعتزال، جوانه زده است، آنچه می‌توان گفت این است که در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، مشایخ اعتزال، اختیار انسان را به صورت تفویض و وانهادگی انسان به خود، مطرح کرده‌اند.

اختیار یا امرین الامرین

در این میان خاندان پیامبر دست رد بر سینه هر دو مکتب زده، جبر و تفویض، هر دو را مردود شمرده‌اند و افکار مسلمانان را به یک راه وسط که همان «امرین الامرین» است، هدایت نموده‌اند.

مقصود آنان این است که افعال انسانها در حقیقت هم به خدا و هم به انسان منتسب است و هر دو در تحقق آن مؤثر می‌باشند، نه انسان می‌تواند در خارج از اراده و سلطنت خدا کاری صورت دهد و نه خدا انسان را بر انجام کاری مجبور می‌سازد و مشروح این بحث در فصلی جداگانه خواهد آمد.

مسأله جبر و تفویض و یا امرین الامرین در طول چهارده قرن در میان مسلمانان، مورد بحثهای گسترده و دامنه‌داری واقع گردیده و در کلام اسلامی، صدها کتاب و رساله به صورت مستقل و یا غیر مستقل، پیرامون آن نگارش یافته است و پیوسته محور بحثها در این نوشته‌ها سه چیز بوده است:

- ۱- محور جبر، آن هم به صورت جبر الهی (جهنی و اشعری)
- ۲- تفویض به صورت تفویض معتزلی.
- ۳- امرین الامرین به گونه‌ای که براهین فلسفی و روایات اسلامی آن را تأیید می‌کند.

اختیار و یا مکتب وجودیها

اگر مکتب جبر در غرب از جبر الهی تفسیر موضع داد و به صورت جبر مادی (ماتریالیست دیالکتیک) مطرح شد و به این نتیجه رسید که شرایط و مقتضیات خاصی بر انسان حاکم است و عوامل وراثت، و شرایط خاص حاکم بر محیط زندگی او ایجاد می‌کند که فقط به پذیرش و انتخاب بیش از یک راه موفق نباشد و آن همان راهی است که آن را پیموده است هر چند به طور خام فکر می‌کند که مختار است.

در برابر آنها اختیار نیز به شکل دیگری مطرح گردید و برخی از دانشمندان غرب در مسأله آزادی و اختیار انسان، تا آنجا پیش رفتند که هر نوع نهاد و گرایش های فطری را نیز در انسان، انکار کردند، زیرا تصور کرده اند که اعتقاد به فطرت و نهاد از پیش ساخته و در وجود انسان، مخالف آزادی او است و این نهاد های فطری و کشش های درونی مایه محدودیت آزادی و اختیار انسان در ساختن ماهیت وجودی خویش می باشد، بلکه این انسان است که با کار و تلاش آزادانه خود ماهیت وجودی و شخصیت خویش را قوام می دهد.

طرفداران این نظریه، همان اگزستانیا لیست ها می باشند که در اصطلاح فلسفی به وجودین معروفند.

با توجه به این بررسی اجمالی و تبیین سیر تاریخی جبر و اختیار در اندیشه بشر روشن می شود که در قلمرو مسأله جبر و اختیار باید مکاتب یاد شده در زیر را مورد بررسی قرار دهیم:

۲- مکاتب جبر

الف: جبر الهی به شیوه اهل الحدیث و اشاعره.

ب: جبر الهی به شیوه فلسفی.

ج: جبر مادی با جلوه های دوگانه آن؛ ۱- جبر تاریخ، ۲- جبر از طریق «مثلث

شخصیت».

۲- مکاتب اختیار

الف: اختیار در مکتب نفویس.

ب: اختیار به صورت امر بین الامرین در مکتب اهل بیت.

ج: اختیار در مکتب اگزستانیا لیسم.

و در پایان، فصلی را به بررسی آیات قرآن و روایات اسلامی پیرامون اعمال انسان و

هدایتی و غفلت آنها، اختصاص خواهیم داد.

فصلت جبر الهی به شیوه «اهل الحدیث» و مکتب «اشعری» مطرح می شود و در

ضمن طرح مطالبی، غلط گرایش آنان را به این نظریه بیان می کنیم.

ادامه دارد

